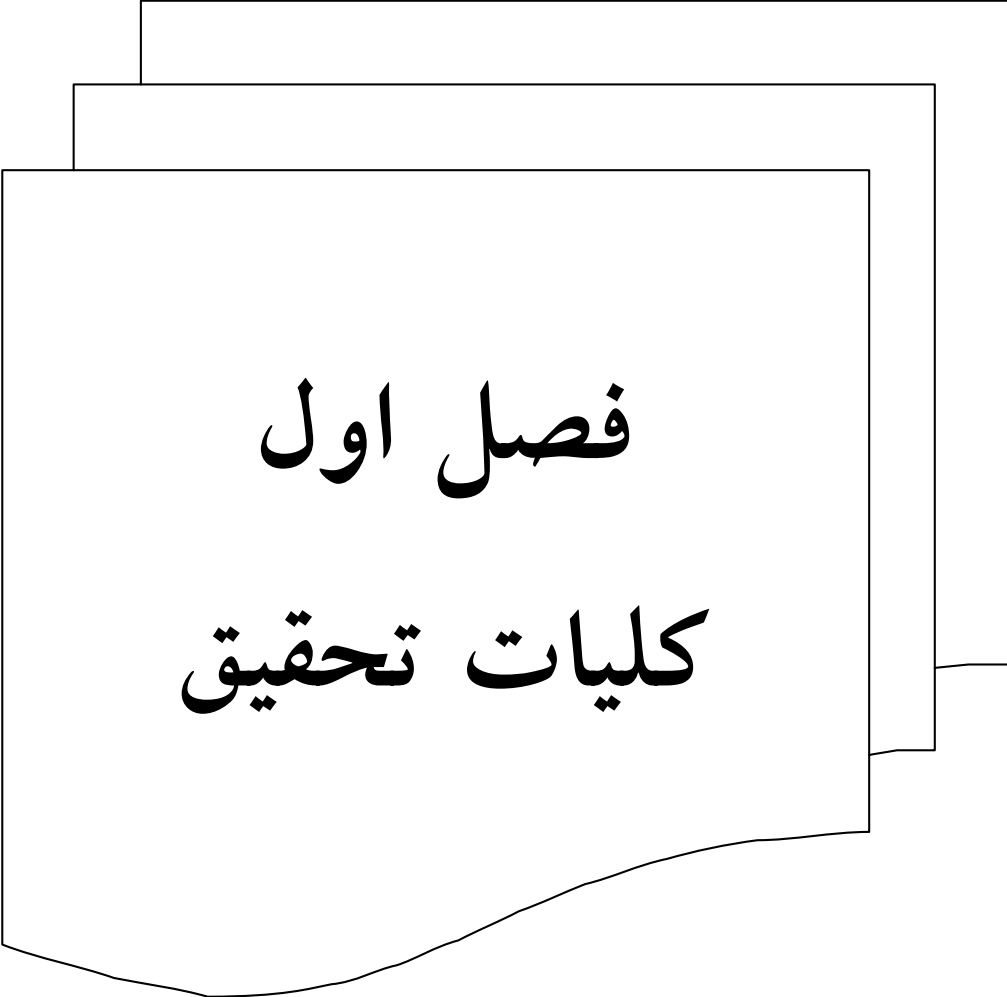


چکیده

یکی از موضوعاتی که باعث ایجاد اختلال در کارکرد خانواده می شود، بحث خشونت های خانوادگی است. در چهارچوب خانواده، گاه روابط بین دو جنس از حالت عادی خارج شده و صورتی نامتعارف به خود می گیرد. غیر عادی بودن روابط بین دو جنس هم به لحاظ ارزشهای فرهنگی و هم به لحاظ قوانین و مقررات موجود مسئله ای است که حیات خانواده و جامعه را تهدید می کند. پژوهش حاضر که به بررسی جامعه شناختی عوامل مؤثر بر پدیده خشونت خانگی علیه زنان در خانواده می پردازد، از نظر کنترل شرایط پژوهش یک بررسی علی و همبستگی (رابطه ای) است، از نظر وسعت نیمه ژرفانگر و از نظر زمانی یک بررسی مقطعی است (نیمه اول ۱۳۹۰). نمونه این پژوهش ۳۸۰ زن متأهل می باشند که به روش نمونه گیری خوشه ای از سه منطقه شهرداری شهرستان نجف آباد برگزیده شده اند و روش گردآوری داده ها به صورت پرسشنامه ای است که برای اندازه گیری متغیرها از سؤال و برای اندازه گیری سازه ها از طیف لیکرت استفاده شده است. متغیر وابسته در این پژوهش خشونت خانگی است که از پرسشنامه استاندارد ارزیابی شد. کنکاش در سوالات و فرضیات پژوهش (با استفاده از نرم افزار SPSS) منجر به نتایجی گردیده که برخی از آنها به شرح زیر است: میانگین خشونت خانگی در بین زنان ۱/۸۶ بوده است و شامل سطوح کم ۵/۵، متوسط ۴۰/۳ و زیاد ۴۵/۸ می باشد. پس از توصیف ویژگیهای جمعیت شناختی (از قبیل سن، میزان تحصیلات، شغل، رشته تحصیلی، درآمد، تعداد فرزندان و میزان فاصله سنی با همسر) به بررسی متغیرهای جامعه شناختی پرداخته شده است. نتایج آزمون f نشان داد که همه متغیرهای جامعه شناختی دارای رابطه معنی داری با خشونت خانگی علیه زنان هستند و از سویی نتایج آزمون رگرسیون نشان می دهد همه متغیرها دارای همبستگی معنی داری با خشونت خانگی علیه زنان می باشند (متغیرهای سرمایه فرهنگی، مهارت ارتباطی و پایگاه اقتصادی - اجتماعی دارای رابطه معکوس و متغیرهای پایبندی به دستورات دینی و نگرش جنسی دارای رابطه مثبت هستند). لازم به ذکر است که تمام فرضیه های این پژوهش تایید شدند. مدل بدست آمده از متغیرهای مؤثر بر اساس رگرسیون چندگانه با روش گام به گام، ۳۱/۶۸ درصد از واریانس خشونت خانگی را تعیین می کند.

واژگان کلیدی:

خشونت خانگی، سرمایه فرهنگی، پایبندی به دستورات دینی، مهارت های ارتباطی، نگرش جنسیتی، پایگاه اقتصادی اجتماعی.



فصل اول
کلیات تحقیق

خانواده به عنوان یکی از مهمترین ارکان جامعه نقش مهم و اساسی در شکل گیری و رشد شخصیت افراد برعهده دارد. لذا وجود هر گونه بحران و نابسامانی در این نهاد، صدمات جبران ناپذیری بر روی افراد و جامعه بر جای می گذارد. این جمله که سر آغاز اغلب متون اجتماعی است، اهمیت تحقیق در شاخه های مختلف معضلات و مشکلات خانوادگی را متذکر می گردد. یکی از موضوعاتی که باعث ایجاد اختلال در کارکردهای خانواده می شود، بحث خشونت های خانوادگی است. در چهارچوب خانواده، گاه روابط بین دو جنس از حالت عادی خارج شده و صورتی نامتعارف به خود می گیرد، غیر عادی بودن روابط بین دو جنس هم به لحاظ ارزشهای فرهنگی و هم به لحاظ قوانین و مقررات موجود، مسئله ای است که حیات خانواده و جامعه را تهدید می کند. در واقع خشونت یک نوع رابطه غیر عادی و نامتعارف بین دو جنس محسوب می شود. این مسئله منحصر به قرن حاضر نبوده و در تمامی اعصار در اشکال مختلف، نسبت به هر یک از اعضای خانواده وجود داشته است. تا حدود سه دهه قبل، جامعه شناسی خانواده به دو صورت متفاوت مورد بررسی قرار می گرفت: از دیدگاه جامعه شناسان، خانواده به مثابه ی پدیده ای خودمختار و مستقل، در برابر جامعه قرار داشت. اینها منکر تأثیر دگرگونی های اجتماعی در خانواده نبودند اما خانواده را گروهی خاص با روابطی خاص در نظر می گرفتند. این نوع خانواده، واجد شرایط صمیمیت، عشق و علاقه و محبت است و شخصیت بزرگسالان در آن استحکام می یابد. گروه دیگری از جامعه شناسان، خانواده را از شرایط اجتماعی و اقتصادی دوران متأثر می دانند و عقیده دارند که جبرهای اجتماعی، شکل خانواده و چگونگی روابط افراد در خانواده را تعیین می کند .

در این میان خشونت های روانی و فیزیکی به عنوان یکی از شایع ترین، مضرترین و پنهان ترین شکل از انواع خشونت های خانگی، مورد توجه محققین قرار گرفته است. این نوع خشونتها که سبب تخریب شخصیت افراد و ایجاد آسیبهای بدنی به آنها شده، به عنوان یکی از مهمترین عوامل ازهم گسیختگی خانواده شناخته شده است. پژوهش حاضر نیز که درآمد و مدخلی کوتاه در تحقیق راجع به خشونت خانگی با رویکردی جامعه شناختی است در حد توان در صدد شناخت این پدیده و مناظر متعدد در این راستاست و سعی دارد تا نگاهی علمی به این موضوع و به ویژه

عوامی مؤثر بر آن پردازد. چنان که از روند مطالعه در فصول متعدد نمایان است، پژوهش حاضر با اختصاص ۵ فصل، به موضوع خشونت خانگی و مطالعات موجود در این زمینه می پردازد. بطوریکه در فصل اول به طرح پژوهش پرداخته و در این جهت از بیان مسأله، اهمیت، اهداف و محدودیتهای موجود سخن به میان می آورد. در فصل دوم پس از مشخص کردن جایگاه خشونت های خانگی، به بحث مبسوط در تعریف خشونت خانگی و رویکردهای تبیین آن پرداخته و در نهایت به استخراج و تنظیم فرضیات، نایل آمده است. در فصل سوم به توضیحاتی راجع به روش شناسی پژوهش و ارائه انواع مقیاسهای اندازه گیری خشونت مبادرت می ورزد و در فصل چهارم به توصیف اطلاعات و تحلیل فرضیات می پردازد و نهایتاً در فصل پنجم دستاوردهای تحقیق را بطور خلاصه مطرح و به اراده پیشنهادهایی چند جهت ترمیم و بهبود مسائل مطرحه اکتفا می کند. در پایان امیدواریم این قطره کوچک از اقیانوس علم، گره ای از مشکلات زنان باز نماید.

۱-۲- طرح و بیان مساله

خشونت عبارت است از هر گونه سوء رفتار جسمی، کلامی، جنسی و عاطفی که نسبت به شخص دیگر اعمال شود و به سلامتی و عزت نفس فرد آسیب وارد کند (کار، ۱۳۸۱: ۷۱). بررسیهای تجربی در فرضیه خشونت خانوادگی^۱، به تدریج از میان دهه هفتاد میلادی آغاز شد. تا آن زمان حداکثر جامعه شناسان خانواده، خشونت خانوادگی را بیشتر از آنکه قاعده بدانند، امری استثنائی می پنداشتند. اما به تدریج بررسی های متعدد، این گمان را از بین برد و پدیده خشونت خانوادگی در میان قشرهای مختلف جامعه مشاهده شد (اعزازی، ۱۳۷۹: ۵۲).

در حال حاضر در ایران از چند سال پیش نگاه افراد متخصص به این پدیده جلب شده است. در حال حاضر در ایران بسیاری از مسایل و آسیب های اجتماعی در رابطه با خانواده وجود دارد. می توان از مشکل دختران فراری و افزایش خودکشی و خودسوزی در میان زنان و افزایش طلاق و خشونت خانوادگی نام برد. به احتمال زیاد شرایط زندگی در خانواده ها مشکلاتی برای اعضای خود بوجود می آورند که باید به رابطه ی متقابل میان جامعه و خانواده توجه داشت. اگر ساختار

^۱-Family violence

جامعه بر اساس اقتدار و نابرابری میان اعضای شکل گرفته و قوانین، آداب و رسوم، باورها و نگرشهای اجتماعی سلسله مراتب موجود را تأیید کنند، بازتاب آن در خانواده نیز مشاهده خواهد شد و اقتدار و نابرابری و استفاده از خشونت برای پیشبرد امیال فرد مقتدر و خانواده به عنوان رفتاری طبیعی در نظر گرفته می شود. نتیجه خشونت خانوادگی نه فقط باعث ایجاد مشکلات فردی بلکه باعث مشکلات اجتماعی و تشدید روابط اقتداری در جامعه خواهد شد که بار دیگر در خانواده ها انعکاس خواهد یافت. لذا باید به ساختار اجتماعی که بوجود آورنده ی روابط خانوادگی است توجه کرد و عوامل اجتماعی مؤثر بر این پدیده را شناخت (اعزازی، ۱۳۸۰: ۸۷)

از بین خشونت‌های خانگی، خشونت فیزیکی و روانی جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است. خشونت روانی^۱ را می توان الگوی رفتاری یا طرز برخوردی دانست که به ارزش شخصی فرد حمله می کند و یا قدرت و کنترلی است که برای بد رفتاری و تنزل بخشیدن به شخص، مورد استفاده قرار می گیرد (فولینگ استاد، پولیک، ۱۹۹۰: ۱۱۵).

خشونت روانی وسیله قدرتمند بی نظیری برای رسیدن به نتایج دلخواه فرد اعمال کننده آزار است. برعکس خشونت فیزیکی و جسمی که مشخص و عینی است، ظرافت خشونت روانی، تشخیص، گزارش و مداخله در آن مشکل می کند و این ظرافت موضوع باعث شده در روابط و تعاملات زوجین بصورت نامشهود عمل کند و مورد توجه قرار نگیرد. خشونت روانی به این دلیل که ساختار سلسله مراتبی مبتنی بر جنس را تشدید می کند و کنترل‌های اجتماعی بر زنان را بسیار زیرکانه و مودبانه تر از خشونت جسمی اعمال می دارد، مشکل آفرین است (لیندا، ۲۰۰۷: ۱۶۷).

اگرچه اثرات خشونت زوجین پیچیده است زنان بسیاری در این رابطه باقی می مانند (گامبو، ۲۰۰۶: ۲۰۴). تحقیقات در زمینه علت ماندن زنان در روابط خشونت آمیز عاطفی دلایل متفاوتی را ذکر کرده اند که از جمله مهمترین آنها را می توان به ترس از عواقب ترک، از جمله ترس از ناتوانی در بدست آوردن منابع اجتماعی، منابع مالی، ترس از شدت یافتن آزار جسمی و عاطفی پس از جایی و ترس از آسیب های احتمالی جسمی و عاطفی به فرزندان، اشاره کرد (اندرسون، ۲۰۰۳: ۷۹).

از منظر بهداشت و سلامت عمومی جامعه، رفتار خشونت آمیز خانگی تنها بر فرد قربانی تأثیر نمی گذارد و باعث ناراحتی های فردی او نمی گردد؛ بلکه تأثیر آن بر جامعه و افراد دیگر نیز مشاهده می شود (اعزازی، ۱۳۸۱: ۲۱).

^۱ -Intimate partner violence

همچنین بررسی واکنش زنان نسبت به پدیده همسرآزاری، نشان داد که بالغ بر نیمی از واکنشها به آزار، به شکل تحمل گزارش گردیده است. مواردی مثل مراجعه به مراکز مشاوره و یا استمداد از قانون برای رفع مشکل به ترتیب ۲,۵ درصد و ۶,۹ درصد کمترین واکنش گزارش شده و از سوی زنان است که می تواند ریشه در مسائل فرهنگی، تربیتی و اجتماعی داشته باشد (سیف و ربیعی، ۱۳۸۱: ۹۳). در این زمینه که آیا خشونت‌های خانگی می تواند یک عامل تعیین کننده برای طلاق باشد. مطالعاتی صورت گرفته است. اکثر تحقیقات دریافتند که این خشونت ها می تواند علت شکست در ازدواج باشد (اندرسون، ۲۰۰۳: ۸۰).

سر آغاز بررسی های مربوط به خشونت، مقاله ی هنری کمپ در سال ۱۹۶۲ است او بررسی های در مورد خشونت خانگی انجام داده که تغییر نگرش جامعه نسبت به خشونت خانگی را بیان می کند:

۱. مشخص شد که خشونت خانوادگی پدیده ای استثنایی نیست و تنها در میان خانواده هایی که شرایط اقتصادی یا اجتماعی نا مناسبی دارند، بروز نمی کند. بلکه در میان کلیه ی خانواده های جامعه مشاهده می شود. متغیرهایی مانند درآمد، سواد، شغل، مذهب، قومیت و نظایر آن نیز در بروز خشونت تأثیر چندانی ندارند. احتمال زیادی وجود دارد که عامل دیگری در بروز خشونت دخیل باشد.

۲. مشخص شد که بر خلاف تصور، خانواده به خودی خود محیط مطلوبی برای زندگی نیست؛ حتی گروهی از افراد با دیدی بدبینانه خانواده را مکانی در نظر می گرفتند که "برای هر کس، در هر سن و در هر موقعیتی خطرناک ترین مکان زندگی است." اما گذشته از چنین نظر بدبینانه ای، دیگران نیز عقیده پیدا کرده اند که در خانواده ها، افرادی به دلایل شرایط ویژه ی خانوادگی، قادرند با اعمال قدرت بر دیگران، آن ها را وادار به انجام دادن یا ممانعت از انجام دادن رفتاری در جهت میل خود کنند. در نتیجه خانواده را دیگر مکانی که باعث رشد و شکوفایی همه جانبه افراد شود، در نظر نمی گیرند.

۳. با توجه به مشکلاتی که در خانواده برای اعضای فرودست پیش می آید، نگرش قبلی، که بر اساس آن خانواده را محیطی خصوصی و دور از دخالت دولت و قانون در نظر می گرفتند، از بین رفت و لزوم دخالت دولت برای حکایت از افراد تحت ستم مطرح شد (کمپ، ۱۹۶۲: ۳۵۴).

تجزیه و تحلیل اطلاعات نشان می دهد که میزان شیوع خشونت علیه همسر در حد رواج آن در کشورهای غربی یعنی ۴۱,۷ درصد و سه نوع همسر آزاری با بیشترین فراوانی عبارتند از:

۱- قهر و کم محلی از جانب همسر ۶۳٫۱ درصد، ۲- تحقیر و سرزنش ۳۷٫۷ درصد، ۳- فحش و ناسزا ۳۰ درصد، که از شکل‌های هسر آزاری در جامعه حکایت دارد (سیف و ربیعی، ۱۳۸۱: ۱۵۶).

در ایران خشونت روانی هر گونه رفتاری است شرافت، آبرو و اعتماد به نفس فرد را خدشه دار می‌کند. این رفتار به صورت انتقاد ناروا، تحقیر، بد دهانی، تمسخر، توهین، فحاشی، متلک، تهدید به طلاق یا ازدواج مجدد اعمال می‌شود (کار، ۱۳۸۱: ۵۹).

لذا با توجه به قدمت و عمومیت خشونت شوهران علیه زنان، در خانواده، بالطبع جامعه ما نیز از این امر مستثنی نیست، اما در زمینه بد رفتاری با زنان در جامعه ما چند عامل اساسی وجود دارد که در تداوم و تثبیت بد رفتاری نقش مهمی ایفا می‌کند (کار، ۱۳۷۷: ۵۶).

بسیاری از بد رفتاری‌ها نه برای مردان، نه برای زنان و نه حتی برای قانون‌گذاری بد رفتاری محسوب نمی‌شود، بلکه حق بر زن و وظیفه زن به حساب می‌آید. مانند این موارد که اجازه تحصیل، ازدواج و بیرون رفتن زن از خانه با مرد است و چنین نگرشی در گسترش بد رفتاری موثر است. بد رفتاری با زنان در جامعه ما به عنوان یک مشکل مطرح نمی‌شود بنابراین نه آماری در این زمینه وجود دارد و نه تحقیق کامل و جامعی در مورد آن صورت گرفته است و نه چاره‌ای برای آن در نظر گرفته شده است و می‌دانیم که مشکلات پنهان بیش از مشکلات آشکار زیان بار و آسیب‌زاست زیرا اولین گام برای حل مشکل، پذیرش و شناخت آن به عنوان مشکل است (همان). وقتی پرونده خشونت علیه زنان را می‌گشاییم، در واقع پرونده‌های وضعیت زنان و جایگاه او در جوامع را باز گشایی کرده ایم.

بررسی‌های دانشگاه "هاروارد" در سال ۱۹۹۵ در مورد بهداشت روانی در کشورهای عقب‌نگه داشته، حاکی از آن است که زنان، ۶/۶ درصد بیش از مردان دچار آسیب‌های روانی ناشی از خشونت‌های خانگی می‌شوند. پژوهش یاد شده آشکار ساخت که خشونت‌های درون خانواده ۵۵٪ از مشکلات بهداشتی - روانی را که زنان دچار آن هستند، تشکیل می‌دهند. مواجه شدن زنان با خشونت موجب می‌شود که با آسیب‌های مضاعفی روبرو شوند که در نهایت به فقدان توانایی‌های روانی و شناختی مسخر می‌شود (حسین پور، ۱۳۸۵: ۱۲۲).

خشونت زناشویی معمولی به چهار شیوه اعمال می‌گردد: ۱- جسمی ۲- کلامی ۳- روانی ۴- جنسی (سر تشنیزی، ۱۳۸۱). از بین انواع خشونت، نوع روانی آن هم شایع‌تر است (ربیعی و رمضانی و رحمتی، ۱۳۸۱) و هم اثرات ناشی از آن مخرب‌تر از خشونت جسمی است (گامبو، ۲۰۰۶: ۷۹).

خشونت روانی به دلیل ایجاد استرس مزمن تاثیر زمان بارتری از خشونت جسمی بر جای می گذارد. بدن در مواجهه با استرس ها با افزایش موقتی هورمونهای اپی نفرین و نو اپی انفرین از خود دفاع می کند، اما خشونت روانی استرس نیست بنابراین فعالیت استرس مزمن از بدن دفاع نمی کند لذا آسیب شدیدتر است (همان).

برخی قوانین ومقررات نه تنها زن را در برابر بد رفتاری مورد حمایت قرار نمی دهند بلکه برخی بدرفتاریها از نظر قانون تاکید می شوند، مانند حق طلاق یک جامعه برای مرد، تعدد زوجات، حق خوداری از طلاق در صورت در خواست زن، حق تصمیم گیری در مورداشتغال، ادامه تحصیل وسایر امور مربوط به زن ومی دانیم که حمایت های قانونی در حقوق زنان، یکی از عوامل بازدارنده بد رفتاری با زنان است. بسیاری از زنان طی قرنها بد رفتاری با آنان، این پدیده را چون تقدیری گریز ناپذیر پذیرفته اند وبه عنوان امری طبیعی و عادی بر آن تمکین می کنند وبه علت نداشتن آگاهی بر حقوق فرد به عنوان یک انسان، واکنشی در برابر آن نشان نمی دهند، و پذیرش بد رفتاری وتسليم وتمکین در برابر آن، به ویژه از طرف کسانی که خود قربانیان بد رفتاری هستند به تحکیم وتثتت آن کمک می کنند (قاسم زاده، ۱۳۷۵: ۲۸).

تمامی آنچه در موارد بالا ذکر شدند می تواند مصادیقی از خشونت خانگی به شمار آیند لذا نیازمند توجه بیشتر می باشند. نتایج طرح ملی خشونت خانگی نیز، در مورد شهر اصفهان حاکی از آن است که نسبت افراد درگیر در خشونت خانگی (شاخص کلی) و خشونت های روانی و کلامی به یکی از انواع خشونت، به شکل معنی داری از نرم ملی، بالاتر است و حتی درصد خشونت های روانی و کلامی نیز در شهر اصفهان نسبت به سایر انواع خشونت بالاتر بوده است (قاضی طباطبایی، ۱۳۸۳: ۹۱).

لذا با توجه به قدمت وعمومیت خشونت شوهران علیه زنان در خانواده، بالطبع جامعه ما نیز از این امر مستثنی نیست اما در زمینه بد رفتاری با زنان در جامعه ما چند عامل اساسی وجود که در تداوم وتثبیت بد رفتاری نقش مهمی ایفا می کند:

- بسیاری از بد رفتاریها نه برای مردان، نه برای زنان ونه حتی برای قانون گذاری بد رفتاری محسوب نمی شوند، بلکه حق مرد بر زن وظیفه زن به حساب می آید. مانند این موارد که اجازه تحصیل، ازدواج و بیرون رفتن از خانه با مرد است و چنین نگرشی در گسترش بد رفتاری موثر است.

- بد رفتاری با زنان در جامعه ما به عنوان یک مشکل مطرح نمی شود بنابراین نه آماری در این زمینه وجود دارد نه تحقیق کامل و جامعی در مورد آن صورت گرفته است و نه چاره ای برای آن در نظر گرفته شده است و می دانیم که مشکلات پنهان بیش از مشکلات آشکار زیان بار و آسیب زاست زیرا اولین گام برای حل مشکل، پذیرش و شناخت آن به عنوان مشکل است.

- برخی قوانین و مقررات نه تنها زن را در برابر بد رفتاری مورد حمایت قرار نمی دهند بلکه برخی بد رفتاریها از نظر قانون تایید می شوند، مانند حق طلاق یک جانبه برای مرد، تعدد زوجات، حق خوداری از طلاق در صورت درخواست زن، حق تصمیم گیری در مورد اشتغال زن، ادامه تحصیل و سایر امور مربوط به زن و می دانیم که حمایت های قانونی در حقوق زنان، یکی از عوامل بازدارنده بد رفتاری با زنان است.

- بسیاری از زنان طی قرن ها بد رفتاری با آنان، این پدیده را چون تقدیری گریز ناپذیر پذیرفته اند و به عنوان امری طبیعی و عادی بر آن تمکین می کنند و به علت نداشتن آگاهی بر حقوق فرد به عنوان یک انسان، واکنشی در برابر آن نشان نمی دهند، و پذیرش بد رفتاری و تسلیم و تمکین در برابر آن، به ویژه از طرف کسانی که خود قربانیان بد رفتاری هستند به تحکیم و تثبیت آن کمک می کنند (قاسم زاده، ۱۳۷۵: ۵۶). تمامی آنچه در موارد بالا ذکر شدند می تواند مصادیقی از خشونت خانگی به شمار آیند لذا نیازمند توجه بیشتر می باشند.

- اکثر تحقیقات انجام شده در رابطه با خشونت های خانگی، به بررسی برخی عوامل جامعه شناختی یا روانشناختی موثر بر خشونت، در ارتباط با مرتکبین آن پرداخته است و کمتر تحقیقی به ویژگی های قربانیان خشونت پرداخته است، لذا پژوهش های حاضر با چنین رویکردی، در پی پاسخگویی به این سوالات است که:

۱. عوامل جامعه شناختی مرتبط با اعمال خشونت خانگی علیه زنان کدام است؟

۱.۱. آیا بین پابندی به دستورات دینی توسط همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه ای وجود دارد؟

۱.۲. آیا بین متغیرهای زمینه ای (تعداد فرزندان، وضعیت شغلی و تحصیلی، سن، تعداد فرزندان و...) و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه ای وجود دارد؟

۱,۳. آیا بین مهارت‌های ارتباطی مردان و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه ای وجود دارد؟

۱,۴. آیا بین سرمایه های فرهنگی همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه ای وجود دارد؟

۱,۵. آیا بین نگرش جنسیتی مردان و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه ای وجود دارد؟

۱,۶. آیا بین پایگاه اقتصادی-اجتماعی همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه ای وجود دارد؟

۱-۳- اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

در حدود سه دهه است که خشونت خانوادگی مورد توجه محققان قرار گرفته است. خشونت خانوادگی، به معنای وجود رفتار خشونت آمیز در میان گروهی از افراد است که ویژگی خاص آنها دلبستگی و پیوندهای عاطفی است. این گروه از نظر زمانی مداومت دارد و ترک آن، یا اصلاً امکان پذیر نیست یا بسیار سخت و همراه با قبول مشکلات فراوان است. سه دهه تحقیق در غرب و بررسی در کشورهایی با ویژگی های فرهنگی-اجتماعی متفاوت نشان داد که با وجود تمام تفاوتها یی که در جوامع گوناگون وجود دارد، پدیده ی خشونت خانوادگی در همه جا قابل مشاهده است. برای نظارت بر رفتارهای خصوصی خانواده، کسب اطلاعات در مورد رفتارهای خشونت آمیز ضرورت دارد (اعزازی، ۱۳۸۰: ۸۹).

اهمیت موضوع خشونت تا بدان حد است که سازمان ملل متحد، ۲۵ نوامبر هر سال را روز جهانی خشونت علیه زنان اعلام کرده است. مشخص کردن چنین روزی حاکی از آن است که پدیده خشونت‌های خانگی، وابسته به مکان یا زمان خاصی نبوده و امری فراگیر است. خشونت علیه زنان به هیچ وجه خاص جوامع عقب افتاده یا جوامع مسلمان نیست. در پیشرفته ترین کشورهای جهان، زنان از تبعات و عوارض ناشی از خشونت، به خصوص، در زندگی خانوادگی رنج می برند و آزارهای جسمی و جنسی و روانی نه تنها تندرستی، سلامت عقل، تعادل عاطفی و روانی آنها را به خطر می اندازد بلکه جامعه را نیز متضرر می سازد. بهایی که بابت این صدمات پرداخت می شود، دولتها را با مشکلات گوناگون اقتصادی، فرهنگی و خدماتی درگیر می کند و در بسیاری

موارد دولت‌ها قادر نیستند این بهای سنگین را پردازند. در نتیجه دور باطل ادامه می‌یابد و پدیده خشونت تشدید و تقویت می‌شود. در حالی که با اجرای برنامه‌های دقیق و آینده‌نگر برای مهار خشونت علیه زنان در درازمدت این دور باطل می‌شکند (کار، ۱۳۷۹: ۱۳).

از سوی دیگر نتایج پژوهش‌ها در ایران نشان داده است که از میان انواع خشونت‌های رایج در خانواده، خشونت‌های روانی درصد بالاتری را به خود اختصاص داده و به عنوان منفورترین نوع خشونت در میان قربانیان خشونت‌های خانگی مطرح می‌باشد. سوای از لطمات روحی و جسمی ایجاد شده با توجه به نقش اساسی و محوری زن در کانون خانواده وجود هر گونه مشکلی در او بر سایر اعضای خانواده تاثیر گذاشته و از بازدهی و کارآمدی آنها می‌کاهد. از سوی دیگر خشونت خانگی به عنوان یکی از دشوارترین موانع مشارکت زنان در دستیابی به چشم‌اندازهای توسعه پایدار است. زیرا خشونت مانعی بزرگ بر سر راه توأمندسازی اقتصادی-اجتماعی و بروز قابلیت‌های زنان برای تفوق هر چه بیشتر در پهنه زندگی است. در این بررسی، خشونت به معنای اعمال قدرت به همسر (زن)، با توسل به نیروی بدنی (کتک زدن) در جهت پیشبرد امیال و مقاصد مرد در نظر گرفته شده است (اعزازی، ۱۳۸۰: ۹۰). لذا با توجه به مطالب مذکور ارزش پژوهش حاضر را به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. از آنجا که خشونت خانگی پدیده‌ای رایج در بین خانواده‌های ایرانی است، شناخت برخی از مهمترین عوامل تاثیرگذار بر بروز این رفتار در خانواده‌ها احساس می‌شود.
۲. از آنجا که ماندن در رابطه سالم می‌تواند عواقب زیانبارتری برای افراد درگیر داشته باشد، در این تحقیق بررسی برخی از مهمترین دلایل ماندن زنان در روابط خشونت‌آمیز خانگی خواهیم پرداخت.
۳. با توجه به پیامدهای نامطلوب و زیان‌آور خشونت‌های خانگی برای جامعه و اعضا خانواده، پژوهش حاضر به ارائه راهکارهایی جهت پیشگیری از بروز آنها می‌پردازد.
۴. کمک به طراحی برنامه‌های اجتماعی در جهت کاهش خشونت‌های خانگی علیه زنان در محیط خانواده

۱-۴-اهداف تحقیق

۱-۴-۱-هدف کلی

بررسی عوامل جامعه شناختی مرتبط با اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده

۱-۴-۲-اهداف جزئی

۱,۱. بررسی رابطه بین پایبندی به دستورات دینی توسط همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده

۱,۲. بررسی رابطه بین متغیرهای زمینه ای (تعداد فرزندان، وضعیت شغلی و تحصیلی، سن، تعداد فرزندان و...) و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده

۱,۳. بررسی رابطه بین مهارت‌های ارتباطی مردان و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده

۱,۴. بررسی رابطه بین سرمایه های فرهنگی همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده

۱,۵. بررسی رابطه بین نگرش جنسیتی مردان و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده

۱,۶. بررسی رابطه بین پایگاه اقتصادی-اجتماعی همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده

۱-۵-فرضیه ها

۱-۵-۱-فرضیه اصلی

بین عوامل جامعه شناختی و اعمال خشونت خانگی علیه زنان رابطه وجود دارد.

۱-۵-۲- فرضیه های فرعی

۱. بین پابندی به دستورات دینی توسط همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه وجود دارد.
۲. بین متغیرهای زمینه ای (تعداد فرزندان، وضعیت شغلی و تحصیلی، سن، تعداد فرزندان و...) و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه وجود دارد.
۳. بین مهارت‌های ارتباطی مردان و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه وجود دارد.
۴. بین سرمایه های فرهنگی همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه وجود دارد.
۵. بین نگرش جنسیتی مردان و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه وجود دارد.
۶. بین پایگاه اقتصادی-اجتماعی همسر و اعمال خشونت خانگی علیه زنان در خانواده رابطه وجود دارد.

۱-۶- محدودیتهای پژوهش

- محافظه کاری وعدم دقت برخی زنان در پاسخگویی به سوالات تحقیق
- پرداختن مختصر اکثر تحقیقات ومقاله داخلی وخارجی به چهارچوب حقوقی خشونت خانگی وپراکنده بودن آنها
- به دلیل گستردگی سوالات تحقیق،تنها با زنانی مصاحبه شده است که حاضر به همکاری بوده اند لذا نمونه گیری از این نوع نمونه در دسترس بوده است.

۱-۷- کاربرد نتایج تحقیق

از نتایج تحقیق، نهادها و سازمانهای زیر می توانند بهره مند شوند:

۱. شهرداری، استانداری و کلیه سازمانهای زیربط به منظور ایجاد برنامه ریزیهای فرهنگی - اجتماعی مدون جهت ایجاد آگاهی زنان و مردان شهرستان نجف آباد
۲. سازمان بهزیستی جهت ایجاد برنامه های پیش گیری کننده از وقوع خشونت های خانگی
۳. دادگاه ها و مراکز حقوقی جهت آشنایی با علل وقوع خشونت در خانواده ها و بازنگری در قوانین کنونی به منظور جلوگیری از خشونت های خانگی
۴. نیروهای انتظامی جهت تشکیل ارگانهای درمانی و حمایتی از قربانیان خشونت خانگی
۵. دانشگاهها و مراکز علمی جهت ادامه فعالیتهای علمی مرتبط با خشونت های خانگی و تدوین برنامه های منسجم در این جهت.

فصل دوم
پیشینه و ادبیات
تحقیق

نظر به اینکه خشونت علیه زنان در خانواده مسئله ای است جهانی، بازتاب آزار زنان در جامعه ی بین المللی نیز وسیع بوده است. در چهارمین کنفرانس حقوق بشر در وین (۱۹۹۷) خشونت علیه زنان یکی از سوژه های دارای اولویت برای بررسی در کنفرانس تشخیص داده شد و این نکته مهم مورد تأکید قرار گرفت که خشونت جسم، روان و آزادی زنان را تهدید می کند زیرا در اعمال خشونت نقش اصلی را دارند. شرکت کنندگان در چهارمین کنفرانس حقوق بشر تأکید کردند که قضات، دفاتر پلیس، دفاتر وکالت، کانون های حمایت از خانواده، معلمان، پدران و به طور کلی حامیان حقوق زنان باید ریشه های فرهنگی "همسر آزاری" را بررسی کنند. همچنین، آنها اعلام کردند که نگرش مردان نسبت به زنان را باید تغییر داد و زنان نیز باید به مردان یاری رسانند تا در برداشتهای خود نسبت به افراد جنس زن تجدید نظر کنند (کار، ۱۳۷۹: ۱۴).

بررسی واژه های مربوط به انواع خشونت نشان دهنده این است که خشونت به عنوان یک پدیده رایج در زندگی انسان اهمیت بسیار زیادی دارد. بررسی های الکترونیکی نشان می دهد، از سال ۱۸۷۰ تا ۲۰۰۸ در کشورهای مختلف بالغ بر ۳۸۲۰۰۰ مقاله با موضوعیت خشونت خانوادگی^۱ ارائه گردیده است که تعداد مقالات موجود در ابعاد مختلف این موضوع عبارتند از: خشونت فیزیکی^۲ ۱۹۳۰۰، خشونت روانی^۳ ۴۱۲۰، خشونت جنس^۴ ۱۸۱۰ و خشونت مالی^۵ ۷۹۱۵ مقاله.

این بررسی نشان می دهد، با توجه به خشونت های روانی در الویت دوم و پس از خشونت های فیزیکی قرار گرفته است. بطور کلی توجه به خشونت خانوادگی و علی الخصوص خشونت علیه زنان^۶ در دهه ۱۹۷۰، با جنبش زنان آغاز شد و نگاه به خشونت در سطح بین المللی، در کنفرانس وین در مورد حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ صورت گرفته است. خشونت روانی در روابط زوجین نیز به عنوان یکی از ابعاد خشونت خانوادگی در حدود ۱۸ سال است که مورد توجه دانشمندان علوم اجتماعی و روانشناسی قرار گرفته و قبل از آن محققین در تحقیقاتشان خشونت جسمی را در

^۱-Family abuse

^۲-Physical abuse

^۳-Psychological abuse

^۴-Sexual abuse

^۵-Financial abuse

^۶-Violence against women

روابط زوجین بررسی می کردند و فراوانی و همزمانی آنرا با خشونت روانی می سنجیدند و سوال در مورد این پدیده جدای از خشونت جسمی بعد از آن شروع شد، زیرا که این دو نوع خشونت در ابتدا بصورت یک پدیده مورد بررسی قرار می گرفت و مقیاسهای اندازه گیری و نظریه های خشونت فیزیکی، مبنای مطالعات خشونت روانی بوده است (فولینگ استاد، ۲۰۰۵: ۲۵).

در سالهای اخیر، گروههای گوناگونی، ابعاد خشونت را در جامعه آشکار و آن را به صورت یک مشکل اجتماعی مطرح کردند. طبق آمارهای منتشر شده در آمریکا، یک سوم زنانی که در این کشور به قتل می رسند، به دست شوهران فعلی یا سابق خود کشته می شوند (همان).

۲-۱-۱- پژوهشهای خارجی

هوتالینگ و سوگارمن^۱ (۱۹۸۸) با بررسی بیش از ۴۰۰ گزارش مربوط به زنان کتک خورده، که در فاصله ی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ در سمینارها ارائه و در مجلات چاپ شده بود، کوشیدند مشخصاتی را در مورد زنان طبقه بندی کنند که در میان آنها عمومیت دارد و سبب می شود که قربانی خشونت گردند. یک عامل مشترک، که در میان اکثر زنان کتک خورده وجود داشت، داشتن تجربه ی خشونت در زندگی دوران کودکی بود. عامل دیگری که با قید احتیاط می توان آن را در میان قربانی های مشترک تلقی کرد، عامل سن بود؛ احتمال قربانی شدن زنان جوان تر (تا ۳۰ سالگی) بیشتر از زنانی با سنین بالاتر است. اما هیچ عامل اجتماعی دیگری مانند میزان درآمد، سطح تحصیلات، نژاد، مصرف الکل یا مواد مخدر، پایگاه اجتماعی زن، میزان درآمد زن و سایر عوامل در میان قربانی های مشترک نبود. ویژگی های شخصیتی نیز به منزله ی عامل مشترک مطرح نشد. در نهایت، محققان بیان کردند آنچه به مثابه ی عامل مشترک در میان زنان کتک خورده مشاهده می شود، تنها جنس آنها، یعنی تعلق داشتن به جامعه ی زنان است (هوتالینگ و سوگارمن، ۱۹۸۸: ۱۰۱).

دوباش و دوباش^۲ خشونت را از دید تاریخی مورد بررسی قرار داده اند و معتقدند که سوء رفتار با زنان در زندگی زناشویی، سابقه ای جهانی و تاریخی دارد و در کلیه جوامع و در طول تاریخ، مردان در زندگی خانوادگی نسبت به زنان دارای رفتار خشونت آمیز بودند و بررسی های تاریخی این

^۱-Hotaling&sugarman

^۲- Dobash&dobash

امر را تأیید می کند. تنها در شرایط زندگی امروزی و در اثر بررسی های گوناگونی که صورت گرفته، خشونت به منزله ی پدیده ای خاص و ویژه مدنظر قرار گرفته است. آنچه سبب بقای خشونت در خانواده می شود، ساختار اجتماعی است که در اکثر جوامع، به شکل پدرسالارانه تجلی یافته و باعث ادامه ی خشونت شده است (دوباش و دوباش، ۱۹۷۹: ۵۱).

در بررسی های دیگری دوباش و دوباش به این نکته اشاره می کنند که مردان برای ساکت کردن زنان، برنده شدن در بحث، نشان دادن نارضایتی خود و برای جلوگیری از رفتار آتی و برای نمایش حاکمیت در خانه به خشونت دست می زنند. این دو محقق از طریق گفتار ساده فوق دیدگاه خود را در مورد زنان ارائه داده اند. از دید آنها، پدرسالاری عامل مهمی در ایجاد خشونت است. از طرف دیگر، شیوه های بررسی موجود و سنتی در جامعه شناسی، خشونت خانوادگی را مورد تردید قرار می دهند. از دید آنها این تحقیقات از روشی مخدوش و دارای بار فراوان ایدئولوژی "پدرسالارانه" است و در جهت بقای نظام موجود فعالیت می کند. آنها عقیده دارند که بررسی خشونت همیشه به صورت نبردی بر ضد پدر سالاری است. واقعیت خشونت را، تنها از طریق مصاحبه های کیفی با زنان کتک خورده، می توان بررسی کرد. در سال ۱۹۷۹، با زنانی که به شدت از شوهران خود کتک خورده و به خانه های امن پناه می برده بودند، مصاحبه های طولانی دو تا شش ساعته انجام شد و آنها چگونگی وقوع خشونت را بیان کردند. اکثر حملات به دنبال یک درگیری لفظی پیش می آمد و اهمیتی نداشت که درگیری بر سر چه چیزی بود: کارخانه، پول یا علایق واقعی یا توهمی زنان و تقریباً همیشه مردان، از یک ویژگی شخصیتی یا نوع رفتار خاص زن ناراضی بودند و به خصوص واکنش آنها در مقابل همسرانشان، بسیار شدید بود. حق نظارت بر دیگری، امتیازی مردانه است و طبق گفته ی زنان، مردان برای تأیید این حق، از خشونت شدید بدنی استفاده می کنند. هر اندازه که مردان بیشتر به زنان حمله کنند، شدت کتک بیشتر و متنوع تر می شود و زنان، که تجربه ی خشونت ندارند، به ندرت به حملات بدنی متقابل می پردازند. معمولاً اولین حملات بدون حضور فرد سوم صورت می گیرد؛ اما با مزمن شدن خشونت، کودکان، ناخواسته شاهد خشونت های پدر می شوند و به این ترتیب، مردان به تدریج کمتر به پنهان کاری دست می زنند و خشونت به عامل معمولی زندگی تبدیل می گردد (همان: ۵۷).

استرواس^۱ (۱۹۸۰) نیز در بررسی های خود به این نتیجه رسید که فرهنگ و ساختار جوامع در ایجاد خشونت خانوادگی دخالت دارد. زندگی خانوادگی، نشان دهنده ی تنش و تضاد در میان اعضای خانواده برای رسیدن به اهداف و علائق فرد است. تنها درصد کوچکی از خانواده ها قادرند علائق متفاوتی را که اعضای خانواده دارند، از طریق روشهای آزادی خواهانه و برابری حل کنند؛ اما در اکثر خانواده ها حرف آخر را قوی ترین فرد خانواده می زند و اگر گفتار برای حل مشکل کفایت نکند، از خشونت کمک می گیرد. طبق نظر او برای از بین بردن خشونت، باید از طریق راه های گوناگونی از انجام عمل خشونت آمیز جلوگیری کرد. در عین حال، باید توجه داشت که در ایجاد رفتار خشونت آمیز، عوامل تنش آفرینی چون ناآشنایی خانواده با راه حل های مناسب باعث تشدید خشونت می شود. بیماری، روابط شغلی نامشخص، مشکل با فرزندان یا وجود فرزندان از ازدواج قبلی، عواملی هستند که باعث بروز خشونت از جانب مردان می شود (استرواس، ۱۹۸۰: ۵۱).

پژوهشی با عنوان رابطه ی میان خشونت مردان در محدوده ی خصوصی و پایگاه اجتماعی زنان در محدوده ی عمومی، توسط یلو^۲ در سال ۱۹۹۰ انجام گرفته است و بر این اساس، یلو یک شاخص چهار بعدی به وجود آورد که ابعاد آن اقتصاد، آموزش، حقوق و سیاست است. هر یک از این ابعاد، نشان دهنده ی پایگاه اجتماعی زنان در حیطه ی خاصی است. برای بعد سیاست، او گزینه هایی از تعداد زنان نماینده در مجلس سنا، سازمان های دولتی و دادگاههای عالی انتخاب کرد. بر این اساس، او پایگاه اجتماعی زنان را برای هر یک از ایالات آمریکا تعیین کرد و میزان خشونت رسمی نسبت به زنان را با آن سنجید. فرضیه یلو چنین بود: هرچه پایگاه زنان در یک ایالت پایین تر یا نابرابری های جنسیتی بیشتر باشد، میزان "کتک زدن زنان" بیشتر است. به عبارت دیگر، هر چه موقعیت زنان در جامعه ای نامناسب تر باشد که خود به معنای وجود نابرابری عینی است، امکان این که مردان از خشونت استفاده کنند، بیشتر می شود. البته یلو این امر را هم در نظر دارد که چون با افزایش پایگاه اجتماعی زنان، مردان موقیت خود را در خطر می بینند، امکان افزایش خشونت بیشتر می شود. بررسی های او نشان می دهد در ایالتی که نابرابری جنسیتی زیاد است، خشونت نیز زیادتر است و با کاهش نابرابری، خشونت نیز کمتر می شود؛ اما در صورت

^۱ -Straus

^۲ -Yllo

افزایش پایگاه اجتماعی زنان، خشونت در آن ایالت تا حد خاصی افزایش می یابد. (یلو، ۱۹۹۰، ۳۳۸).

پژوهش دیگر با تلاش پرسرلی و همکاران به عنوان مقایسه نشانه های فیزیکی و روانشناختی در بین زنان تحت خشونت روانی انجام شده که مبتنی بر مقایسه نشانه های روانشناختی و فیزیکی، معضل استفاده از الکل و مسائل حمایت اجتماعی در بین زنانی است که تحت چنین خشونتی نبوده اند، می باشد. در این مطالعه از ۴۷ زن که به مراکز مشاوره مراجعه کرده و در طول یکسال گذشته در معرض خشونت روانی و فیزیکی بوده اند استفاده شده و سپس با گروه دیگری از زنانی که از لحاظ تعداد ویژگیهای دموکراتیک (مثل سن، نژاد، درآمد، شغل و تحصیلات) شبیه آنها بودند، اما در معرض خشونت واقع نشده بودند، مقایسه شدند. نتایج این بررسی نشان می دهد که زنان تحت خشونت، نشانه های روانشناختی و فیزیکی (تمایل به خودکشی) قفسه سینه، مشکلات ادراری، سرگیجه، صرع، تپش قلب بیشتری داشتند و میزان مشکلات اجتماعی آنها نیز نسبت به زنان عادی بالاتر بوده است، همچنین مشکل استفاده از الکل داشتند، روش مورد استفاده در این تحقیق بصورت تحلیل در یک مقطع زمانی و چند مرکزی بوده است (پرسرلی، ویت، ۲۰۰۶: ۲۰۱-۲۰۴).

استرابر و باربر یک تحقیقی تحت عنوان ((تصمیم به ترک رابطه آزار گر: وابستگی اقتصادی و تعهد روانشناسی)) روی نمونه شامل ۹۸ زن در واشنگتن در سال ۱۹۸۲ انجام دادند و به نتایج زیر دست یافتند:

۱. هم وابستگی اقتصادی و هم تعهد روانشناختی، بطور مستقل، با تصمیم به ترک رابطه آزار دهنده رابطه داشتند.
۲. اشتغال بطور معناداری با تصمیمات مربوط به رابطه آزار دهنده وابسته بوده و زنان شاغل بیشتر از زنان غیر شاغل تصمیم به ترک رابطه آزار دهنده می گرفتند.
۳. طول مدت ازدواج بطور معناداری با تصمیمات ترک رابطه آزار دهنده رابطه داشتند بطوری که زنانی که رابطه آزار دهنده را ترک می کردند طول مدت ازدواج آنها کمتر بود.